

## اضطراب نوشتن\*. آنیس ورله. ترجمه آنیتا صالح

۶۹ محصور در میل به نوشتن، حتی محصور در لزوم نوشتن و مضطرب از اینکه نتوان نوشت. نوشتن هر چیزی، موقعیتی است که نزد بارتلبی مشاهده می‌شود، نویسنده‌ای که دائماً تکرار می‌کند: «می‌خواهم ننویسم».

بی‌شک در نوشتن لذتی نهفته است، اما اضطرابی که نزد تعداد زیادی از نویسندگان به وجود می‌آید، اشکال متفاوتی دارد و عادات و اعمال و سواس گونه را نزد آنها باهدف به تعویق انداختن لحظه نوشتن افزایش می‌دهد. عاداتی چون تراشیدن مدادها، امتحان کردن خودکارها، راه رفتن یا گوش کردن به موسیقی، نشستن در کافه‌ای مخصوص و بر سر میزی مخصوص، مطالعه کردن برای نیم ساعت، یک روز، تمام زندگی، قبل از نوشتن، بی‌وقفه نوشته‌های ثبت قبل یا روزهای قبل یا تمام مدت زیستن را تصحیح کردن، در آرزوی تعطیلات یا زمان آزادی که بالاخره اجازه نوشتن بدهد به سر بردن و غیره. گویی تنها بعدها می‌توان نوشت، شاید فردا. امروزه بی‌شک تولیدات چاپی مباحث مربوط به اضطراب نوشتن را تکذیب می‌کنند. اما آیا می‌توان هنگامی که اغلب کتاب‌ها حالت زندگینامه دارند یا آینه‌ای هستند که هدفشان

برجسته کردن تصویر خود یا شناساندن مکان‌های عمومی است. به وسیله کلماتی که تنها برای ایجاد ارتباط در نظر گرفته شده‌اند، مشخصاً از ادبیات صحبت کرد؟  
نه کشمکش، نه بازی‌های سمبولیکی و نه تعهدی در خصوص مشکلات زبانی که پایه و اساس ادبیات هستند، هیچ کدام وجود ندارند.

نزد رولان بارت، نوشتار و ارتباط با زبان به نویسنده منتهی نمی‌شود. او عادات مخصوصش، سرخوردگی‌هایش در مقابل نوشتن، برنامه کاری تعطیلاتش و رازداری ادبی‌اش که در آن خود به نحو خیالی در زمره نویسندگان جای می‌گیرد را به گونه‌ای مسحوره توضیح می‌دهد. «در ایام تعطیلات، ساعت هفت از خواب بیدار می‌شوم، پایین می‌روم، قفل در را باز می‌کنم، جای درست می‌کنم و...»

بعد لحظه‌ای می‌رسد که در آن شناورم، کمی احتیاج به کار کردن، گاهی کمی نقاشی می‌کنم یا می‌روم داروخانه چندتا اسپرین می‌خرم یا در انتهای باغ کاغذها را می‌سوزانم یا میز تحریری، قفسه‌ای برای خودم می‌سازم؛ چهار ساعت به همین منوال سپری می‌شود و من بازهم کار می‌کنم و...»

عادت‌های جک روب نوشتن نسکافه‌ای است که با شیر درست شده، صفحه روشن کامپیوتر در «شب‌های روبه پایان و روبه زوال» که تنها نور ضعیفی است و معنایش آغاز به نوشتن است. جک در حلقه می‌نویسد: «دکمه‌های صفحه کلید را فشار می‌دهم، دکمه‌هایی که کلمات «من می‌نویسم» را می‌سازد، اما آنها تنها بر صفحه عمودی روبروی من ظاهر می‌شوند، نوشتار الکترونیکی امروزی، فانی‌تر از مذا یا جوهر بر روی کاغذ است. فانی‌تر از زوال جزایی که مستی نوشتن باعث می‌شود، فانی‌تر از زوال دستور «بریدن» که خود می‌تواند در هر لحظه محکوم به نابودی شود». بین خلق و انهدام، به این مطلب بسنده می‌کند که نوشتن اصولی را متعهد شود و نسبت به نمایشی که بر صفحه سفید یا مقابل کامپیوتر باز می‌شود بی‌اعتنا نیست. میشل دو موزان، موشکافانه نشان می‌دهد که نوشتار، جدال درونی نویسنده است. او را در جدالی وارد می‌کند بین میل به بیان احساساتش و لزوم موردپسند قرار گرفتن. «موقعیتی جدال برانگیز، زیرا بیان کردن احساسات، اصلاح کردن ارتباطاتی است که تا آن زمان بین جهان و سوژه وجود داشته، حمله کردن و تا حدودی نفی دیگران است، اما چگونه در این شرایط می‌توان شناخت و عشق کسب کرد؟»

اغلب خواسته و پیش‌داوری مردم است - حقیقی یا صوری - که مانع خلاقیت می‌شود.

شخصیت داستان کامو در طاعون را به یاد بیاورید. گراند، همیشه اولین جملهٔ رمانش را بازنویسی می‌کند، هنگام خواندن آن او تصور می‌کند که نقادان او را به زانو در خواهند آورد، «افتضاح است، آقایان! کولت، هم رازش را بر ملا می‌کند. او پدرش را «علت ناتوانی» ادبی اش می‌داند. پدرش زمان مرگ حدود ۱۰ جلد کتابِ دوپست، سیصد و صد و پنجاه صفحه‌ای به ارث می‌گذارد، «صدها و صدها صفحهٔ سفید... اثری خیالی، معجزه‌ای در زندگی یک نویسنده باید اتفاق بیفتد». فروید اجتناب از بیان احساسات را به اضطراب مرتبط می‌کند و آن را مانند محدودیتی در اعمال فرد که موجب به تعویق افکندن کارها می‌شود تعریف می‌کند. فرد عملی را که در حیطة اختیارش است برای اینکه مجدداً دچار این حالت نشود و به منظور اجتناب از درگیری به تعویق می‌اندازد. اما در تئوری والای او، تحریکات جنسی هستند که از مسیر واقعی خود منحرف شده‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد که موضوع پیچیده‌تری بر صفحهٔ نوشتار نقش بازی می‌کند.

فروید اجتناب از بیان احساسات را به اضطراب مرتبط می‌کند و آن را مانند محدودیتی در اعمال فرد که موجب به تعویق افکندن کارها می‌شود تعریف می‌کند. فرد عملی را که در حیطة اختیارش است برای اینکه مجدداً دچار این حالت نشود و به منظور اجتناب از درگیری به تعویق می‌اندازد.

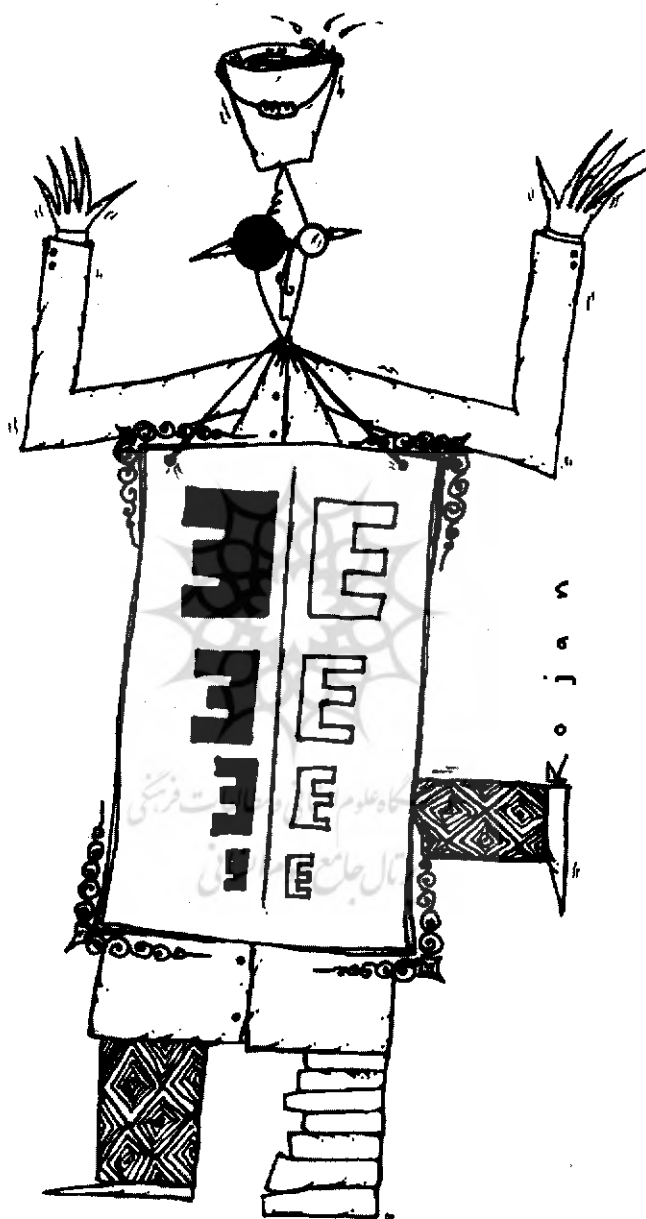
جدالی بین تحریک به زندگی و تحریک به مرگ، شخصیت کامو که نگاه نقاد را ناامید می‌کند، نگاهی درونی است، نگاهی که میشل موزان آن را «افکار عمومی داخلی» می‌نامد. نگاهی که همزمان واسطه، گیرنده و در یک کلام «قابل اثر» است، «بازی همگی این گرایش‌های متضاد ممکن است برای چه کسی اتفاق بیفتد؟» از پروست تا بارت، با گذر از بلانشو، لیریس یا سیوران، نویسندگان کتاب‌هایی نوشتند که سراسر مشکل بودن یا غیرممکن بودن نوشتن در آنها در تمام دوره عمر نویسنده مشاهده می‌شود، خوب چه می‌شود کرد! کسی هست که مرگ برگوت را به یاد بیاورد؟



برگوت در نمایشگاه و مرا گنج از مشاهده «چشم انداز دلفت». از اینکه نتوانسته حتی یک جمله در حد کمال این نقاشی بنویسد می گوید: «با این اتفاق من خودم را مجبور به نوشتن کردم. آخرین کتاب های من خیلی باریک بودند. رنگ ها در مقابل جمله من باید مانند این دیوار کوچک و زرد جلوه خود را از دست بدهند. جمله من باید پرطمطراق بشود».

لیریس در سن انسان دچار جنون گلوبازی می شود. در میدان گلوبازی و در میدان جنگ او تحریکات مرگ، زندگی و عشقی که مرگ تهدیدش می کند را به بازی می گیرد. او بعداً در دفتر خاطراتش می گوید: «آیا یکی از اهدافی که دنبال می کنم این نیست که دقیقاً بدانم به کجا می روم؟ هدف، این مضمون خارجی، این موضوع لطیف و یافت نشدنی است که باید معنایش کرد و آیا با معنا کردن می شود پیدایش هم کرد؟ موضوعی که غیبتش توجیه می کند چرا زندگی ام در وضعیتی از اضطراب، تبلی و میل به خیالپردازی در جریان است. موضوعی نامکشوف، دلهره آور و محروم شده، که ترسم از مرگ به آن دامن می زند. موضوعی که می توانم با آن رابطه دوستانه ای برقرار کنم و با آن می توانم خودم را فراموش کنم».

در واقع اضطرابی که نویسنده در به تعویق انداختن زمان نوشتن دچار می شود، دلیلش همین است. لیریس خود را به خیالپردازی کردن و نویسنده یکشنبه نویس بودن متهم می کند. راوی داستان های پروست از حقارت و بی مایگی خود تأسف می خورد و از نویسنده شدن ناامید. تنها در آخر کتاب زمان بازیافته است که نیش مرگ را احساس می کند و در حالی که از زمان بازیافته آگاه است، از فراز اضطراب زمان از دست رفته تصمیم می گیرد و دست نوشته هایش را برای ساختن کتابی همچون یک کلیسا جمع کند. «احساس خستگی و وحشت می کنم از اینکه احساس می کنم این زمان طولانی به واسطه من نه تنها بی وقفه، زنده، متفکر و رازآلود بوده، بلکه این زمان زندگی من است. خود من است. اما در ضمن اینکه در هر دقیقه آن را متصل به خودم حفظ می کنم و زمان را، بالا رفته به قله سرگیجه آورش تحمل می کنم، احساس خستگی می کنم از این حس که نمی توانم بدون جابه جا کردن آن حرکتی بکنم». این هوشیاری از زمان و مرگ را برخی نویسندگان، نه تعداد کمی از آنها، به شدت احساس می کنند. آنها آن را دستمایه نوشتارشان می کنند. بر همین اساس است که بارت مبتلا به میگرنی است که او را از کار کردن باز می دارد. از «میگرن های تاریخی» میشله<sup>۱</sup>، «این بیمار تاریخ» صحبت می کند: «تمامی بدن میشله دستخوش ماده ای می شود که خودش ایجاد کرده است و او نوعی همزیستی شگفت انگیز بین تاریخ نگار و تاریخ برقرار می کند. تهوع ها،



سرگیجه‌ها و تنگی نفس‌ها دیگر تنها در فصل‌ها و اقلیم محصور نمی‌شوند، بلکه وحشت از تاریخ حکایت شده‌ای است که منجر به آن می‌شود».

بازگشت‌ها و عادات و سواس گونه‌ای که نزد نویسندگان دیده می‌شود، برای جلوگیری از مضطرب شدن است. در فکر کردن / دسته‌بندی کردن، پرک همهٔ استراتژی‌های نوشتن را بررسی می‌کند. ساختارهای هزار تو، مشغولیت شماره‌گذاری، نام‌گذاری کامل و بی‌نقص، تقسیم‌بندی و لیست کردن. همهٔ این شیوه‌ها را نویسنده به کار می‌بندد تا بعدها شاید از گفتن آنچه که در «W» یا یادگار کودکی به تحقق می‌پوندد اجتناب کند. «مادرم را به خاطر نمی‌آورم». نوشتن، حرف زدن نیست، این نیز روشی برای حرف زدن است. گفتن «هیچ» همان طور که مضحک‌ترین یادگاری‌ها «من به خاطر می‌آورم» شکلی از اختصاص دادن موضوعات اصلی به موضوعات فرعی، فراموش شده، حتی ناپدید شده است. همان طور که عاداتی قبل از نوشتن وجود دارد، برای نوشتن نیز استراتژی‌هایی وجود دارد که به همان اندازه پیچیده می‌باشد. حيله‌هایی برای خنثی کردن اضطراب، محدود کردن خاطرات در سازه‌های بتونی، پنهان کردن میل به نوشتن در پشت حصار نوشتار. بدون شک «W» یا یادگار کودکی نوشته نمی‌شد (اگر پرک اجبار نوشتن داستان‌های زنجیره‌ای را به عهده نگرفته بود، زیرا الزامات صوری‌ای که نویسنده به خود هموار می‌کند راهی برای منحرف کردن اضطراب است). به خصوص در وضعیت پرک، در چهارچوب آنچه که وینیکت «ترس از سقوط» می‌نامد (همان طور که روان‌شناس پرک بعد از موزان بدون اینکه نامی بر آن بگذارد به آن اشاره می‌کند). گاهی، دیر بازود، از خلال این استراتژی‌ها به نویسنده الهام‌های کم و بیش حقیقی‌ای می‌شود، مانند زیگموند روسل در «چگونه من تعدادی از کتاب‌هایم را نوشتم» که بعد از خودکشی‌اش منتشر شد.

سارا کفمان، هوشیار یا ناهوشیار از مردن در صحبت‌های خفقان‌آور، اغلب خود را در مواجهه با انتخاب بین نوشتن یا زندگی کردن ناتوان می‌یابد. سمپرون در این زمینه خارق‌العاده می‌نویسد: «می‌بایست بین نوشتن و زندگی کردن یکی را انتخاب می‌کردم. من این یکی را انتخاب کرده بودم. مداوای طولانی مدت زبان‌پریشی و آلزایمر را برای به‌جاماندن انتخاب کرده بودم». نوشتن یا نوشتنی که نمی‌نویسیم، حفاظت از خود در مقابل اضطراب است و شاید پیش‌بینی خطر سقوطی که نویسنده را به بازی می‌گیرد. لیریس خود را به خاطر رؤیایپردازی سرزنش می‌کند، پروست از پرداختن به لذت‌های سطحی، بارت از فیش برداری

کردن در عوض نوشتن و پرک از فکر کردن به حيله‌ها، آنها تنها زمان نوشتن را به تعويق مى‌اندازند يا شايد به سادگى از خود محافظت مى‌کنند. مارسل بنابو، در کتابش با عنوانى طنزآلود (چرا هيچ چيز از کتاب هايىم ننوشته‌ام) سعى مى‌کند به مسأله غيرممکن بودن نوشتن پاسخ دهد. او اظهار مى‌دارد که: «آنچه که دوست مى‌دارد، به وجود آوردن يك مشکل، يك ناراحتى - هر چند سبک و زودگذر - نزد کسانى است که در کمال آرامش خود را از پرداختن به فعاليت هاى ادبى آزاد احساس مى‌کنند و برعکس دوست مى‌دارد به همه کسانى که از ناتوانى در نوشتن رنج مى‌برند کمی استراحت بدهد». اين مشکل را برخى تا آخرين درجه آن احساس مى‌کنند، ديگران هرگز. اما طرفداران اوليو، اضطراب پروسست را از ناتوانى در نوشتن کتابش سرزنش مى‌کنند و با اين کلمات قاطع در خصوص اضطراب نوشتن چنين نتيجه‌گيرى مى‌کنند: «بر اين اساس، نوشتنى که مى‌خواهيم بنويسيم، نوشتن است. نوشتنى که نمى‌توانيم بنويسيم، باز هم نوشتن است». ♦ ♦ ♦

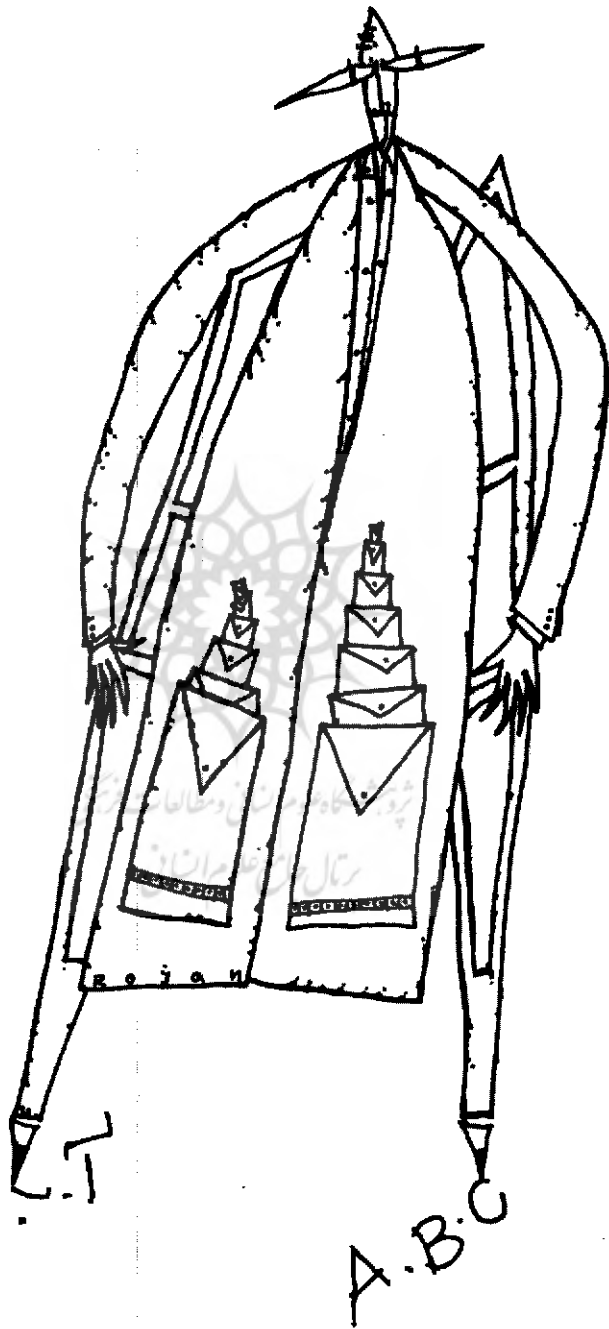


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\* L'angoisse d'écrire / Agnès verlet

۱. بان ورم، نقاش هلندی، تابلوی چشم انداز دلفت را در سال ۱۶۶۰ نقاشی کرد. (مترجم)

2. Michelet, "Malade de l'Histoire"





## فانتری های وحشت

ادگار آلپو، برام استوکر، ویلیام  
هوپ هاجسن، استفن کینگ

خواه نام آور خواه گمنام ؛

نویسندگان خارق العاده ای

هستند که هر یک به نوبه خود

از اضطراب و انواع آن <sup>و شکارهای آن</sup> نگرانی،

وحشت و ترس با بازی القاء

و نمایش بهره جسته اند.

zice

1914-1918  
U BOPOR ZA OC

OSANN

U BOPOR ZA OC



1914-1918  
U BOPOR ZA OC

SVR PRVA PRIZANJE  
1914-1918  
U BOPOR ZA OC